



غزه، تحت قیمومیت بین‌المللی

حمله نظامی ۷ اکتبر گروه‌های اسلام‌گرایی فلسطینی تحت رهبری حماس به اسرائیل و پی‌آمد آن، جنگ دوساله‌ای که رژیم نژادپرست اسرائیل علیه مردم غزه برپا کرد، از هر جهت برای مردم غزه و مبارزه رهائی‌بخش مردم فلسطین برای کسب حق تعیین سرنوشت و تشکیل کشور فلسطینی یک فاجعه بود. آنچه که پس از دو سال با آتش‌بس یک ماه پیش، از این جنگ و تجاوزگری وحشیانه اسرائیل برجای ماند، غزه‌ای ویران و نزدیک به ۷۰ هزار کشته فلسطینی است. اما این هنوز پایان فاجعه نیست. نه از آن رو که درد و رنج مردم غزه در نتیجه کارشکنی‌های رژیم اسرائیل، نبود امکانات غذایی، دارو و درمان و مسکن همچنان ادامه دارد و کمک‌هایی که وارد غزه می‌شود با فرارسیدن سرمای زمستان و سیلاب‌های ناشی از باران برای مردم آواره‌ای که در چادر زندگی می‌کنند، بسیار ناچیز است، بلکه پس از سال‌ها مبارزه، اداره امور روزمره فلسطینیان ساکن غزه نیز از آن‌ها سلب می‌شود و در دست گروهی خارج از مردم غزه قرار می‌گیرد.

طرح ۲۰ ماده‌ای صلح ترامپ که در نخستین مرحله به تبادل اسرا و زندانیان و برقراری آتش‌بس انجامید، زیر فشار افکار عمومی مردم جهان، عجالتاً نسل‌کشی فلسطینیان توسط رژیم آدم‌کش اسرائیل را متوقف کرد. به‌رغم ادامه اقدامات نظامی رژیم اسرائیل که در همین فاصله کوتاه پس از آتش‌بس به کشته شدن متجاوز از ۲۵۰ فلسطینی و صدها زخمی انجامیده است، باین‌همه، توقف نسل‌کشی به مردم غزه امکان داد که از کشتار جمعی زیر بمباران‌های مداوم نجات پیدا کنند. طرح ترامپ، اما حاوی نکات دیگری بود که نهایتاً خواست‌های اسرائیل را تأمین می‌کرد، بلکه مردم غزه را از حق اداره امور خود نیز محروم می‌کرد. پس از آتش‌بس، مذاکراتی میان دولت‌های عربی منطقه و ترامپ

در صفحه ۲

علیه خشونت بر زنان متحد شوید!
به مناسبت ۲۵ نوامبر
روز جهانی
منع خشونت علیه زنان

در صفحه ۵

آمار، نوک کوه یخ خشونت ساختاری علیه زنان

افزایش قیمت بنزین و تبعات آن بر زندگی مردم

پس از ماه‌ها گمانه‌زنی و تکنیب‌های چندباره پزشک‌ها و دیگر کارگزاران کابینه مبنی بر عدم افزایش قیمت بنزین، سرانجام انتظارها به پایان رسید و وزیر نفت جمهوری اسلامی خبر افزایش قیمت بنزین را رسانه‌ای کرد. محسن پاک‌نژاد، روز چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۴۰۴، در حاشیه جلسه هیئت دولت با تأکید بر سیاست‌های دولت مبنی بر

در جهان معاصر، زیر سلطه سرمایه‌داری افسارگسیخته و سیاست‌های بی‌رحمانه و ویرانگر نئولیبرالی، بشر در میانه‌ی آب‌بحران‌هایی نفس‌گیر گرفتار شده است: بحران مازمن اقتصادی، فاجعه عمیق زیست‌محیطی، جنگ‌های خانمان‌سوز و کشتارهای جمعی که هر روز دامنه‌ی بیشتری می‌گیرند. در میان همه این

در صفحه ۳

در صفحه ۴

تلاش یک جریان حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت

اعتراضات کارگری و مبارزه در صنعت نفت بی‌وقفه در حال گسترش است. ماه آبان نیز مانند ماه‌های قبل، اعتراض در اشکال متنوع به‌ویژه در شکل تجمع و اعتصاب و راهپیمایی در بخش‌های مختلف صنعت نفت ادامه داشت. در جریان این مبارزات، ایجاد تشکل معلوم‌الحالی که برای به انحراف بردن مبارزه در صنعت نفت توسط دولت ساخته و پرداخته شده و از چندسال پیش با حرکتی خزنده و چراغ خاموش، گام‌هایی نیز در این زمینه برداشته است، خطری را که از ناحیه این جریان، مبارزات کارگری در صنعت نفت را تهدید می‌کند بیشتر نمایان ساخت.

سویای تجمعات منظم و رویتین نیروی کار رسمی و غیررسمی در شرکت فلات قاره، شرکت نفت و گاز پارس (در عسلویه و کنگان)، نفت و گاز گچساران، آغاچاری، منطقه ویژه انرژی پارس، سکوها دریا، ۴۰ گانه، پالایشگاه آبادان، پالایشگاه گاز فجر جم و غیره، مبارزات کارگران ارکان ثالث در مجتمع گاز پارس جنوبی به‌ویژه تجمع سراسری و مستنقل آنان مورخ ۱۰ آبان در تهران مقابل دفتر

در صفحه ۶

عراق، کشور انفجارهای به تعویق افتاده

بازار کار به‌جای ایجاد امید، خود بحران است: جوانان با بیکاری ۳۰ درصدی روبه‌رو هستند، بخش خصوصی عملاً از پا افتاده و بخش دولتی صرفاً ابزار توزیع رانت میان احزاب و گروه‌های شبه نظامی است. زیرساخت‌های کشور، با وجود دهه‌ها وعده‌ی بازسازی، در حال فرو ریختن‌اند. در بغداد و بصره، شهروندان روزهای ۵۰ درجه‌ای را با برق چندساعته تحمل می‌کنند؛ در موصل و الانبار، آب آشامیدنی سالم هنوز کالایی نایاب است؛ و در بسیاری مناطق، درمان بیماری، یا یافتن کار به رویایی دور از دسترس تبدیل شده است. این زندگی فرسوده و تلخ است که ناراضیاتی را انباشته و فاصله مردم با کل ساختار سیاسی را به شکافی عمیق بدل کرده است.

در چنین وضعیتی، انتخابات ۱۱ نوامبر ۲۰۲۵ برگزار شد؛ انتخاباتی که بیش از آن که امیدی

بیش از بیست سال از اشغال ۲۰۰۳ و نزدیک به ده سال از شکست رسمی داعش گذشته، اما زندگی روزمره‌ی مردم عراق هنوز شبیه کشوری است که گویا هرگز از جنگ، ویرانی و فساد رها نشده. اقتصاد عراق، با وجود منابع عظیم نفتی، نه ستون رفاه که موتور تغذیه شبکه‌های رانت، احزاب مسلح و قدرتهای خارجی است. ۹۰ درصد درآمد دولت از نفت می‌آید، اما به‌جای برق، آب، بیمارستان و مدرسه، به جیب غارتگرانی می‌ریزد که کشور را میان خود تقسیم کرده‌اند. سقوط ۱۲ درصدی اقتصاد در ۲۰۲۰، جهش تصادفی ۲۰۲۲ و رکود دوباره‌ی ۲۰۲۳ نشان می‌دهد ثروت عراق نه برای مردم که برای تثبیت همان نظم پوسیده سیاسی خرج می‌شود. بیش از یک‌پنجم مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند و در استان‌های جنگ‌زده، فقر دیگر یک وضعیت نیست - ساختار زندگی است.

در صفحه ۱۰

غزه، تحت قیمومیت بین‌المللی

بر سر اصلاح برخی از بندهای طرح صورت گرفت و نتیجه نهائی آن قطعنامه‌ای شد که روز ۲۶ آبان ۱۴۰۴ در شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسید.

برطبق این مصوبه شورای امنیت، اداره امور غزه از مردم فلسطین سلب و ظاهراً تا پایان سال ۲۰۲۷ در دست نهادی به نام "شورای صلح" متشکل از کارشناسان بین‌المللی و تکنوکرات‌های فلسطینی، تحت ریاست ترامپ قرار خواهد گرفت. این مصوبه می‌گوید کشورهای شرکت کننده و شورای صلح می‌توانند نهادهای عملیاتی با اختیارات بین‌المللی برای اداره امور ایجاد کنند. ساختارهای اجرایی غزه زیر نظر و با نظارت شورای صلح فعالیت خواهند کرد. تأمین مالی آنها از طریق کمک‌های داوطلبانه کشورهای کمک‌کننده، سازوکارهای مالی شورای صلح و دولت‌ها انجام خواهد گرفت. در این قطعنامه از بانک جهانی و دیگر مؤسسات مالی بین‌المللی نیز خواسته شده از بازسازی غزه حمایت کنند و صندوقی برای این منظور ایجاد نمایند. شورای صلح برای نظارت بر بازسازی غزه تا زمان تکمیل اصلاحات تشکیلات خودگردان فلسطین باقی خواهد ماند.

مصوبه شورای امنیت همچنین تصریح دارد که یک «نیروی بین‌المللی ثابت» در نوار غزه مستقر می‌شود که با همکاری اسرائیل، مصر و پلیس تازه آموزش‌دیده فلسطینی، امنیت مناطق مرزی را تأمین و از جمله اختیاراتش خلع سلاح دائمی گروه‌های مسلح غیردولتی و جمع‌آوری تجهیزات نظامی حماس است. این نیرو حفاظت از غیرنظامیان و تأمین گذرگاه‌های کمک‌های بشردوستانه را نیز برعهده خواهد گرفت. با افزایش دامنه کنترل نیروی ثابت بر غزه، ارتش اسرائیل طبق ضوابط توافق‌شده و یک جدول زمانی، عقب‌نشینی خواهد کرد.

سفیر آمریکا در سازمان ملل، روز دوشنبه در جلسه شورای امنیت گفت: نیروی بین‌المللی ثابت وظیفه خواهد داشت در این موارد فعالیت کند: تأمین امنیت منطقه، پشتیبانی از خلع سلاح غزه، برچیدن زیرساخت‌های تروریستی، جمع‌آوری سلاح‌ها و تضمین امنیت غیرنظامیان فلسطینی. همانگونه که گفته شد، خروج اسرائیل زمانی آغاز خواهد شد که نیروی بین‌المللی، کنترل و ثبات را برقرار کرده باشد. اسرائیل اما گفته است: "تا زمانی که مطمئن نشویم حتی یک اسلحه هم نمی‌تواند دوباره به سوی اسرائیل نشانه رود، از غزه خارج نخواهیم شد." سفیر اسرائیل در سازمان ملل، پیش از رای‌گیری گفت: "این قطعنامه تضمین می‌کند که حماس دیگر تهدیدی برای اسرائیل نباشد."

نقش سازمان ملل در این قطعنامه، در محدوده ازسرگیری تحویل کمک‌های بشردوستانه از طریق صلیب سرخ و هلال احمر پذیرفته شده است.

در این قطعنامه، زیر فشار کشورهای عربی، به شکلی مبهم از تشکیل کشور فلسطینی نیز صحبت به میان آمده و تصریح شده که پس از انجام اصلاحات مورد درخواست توسط تشکیلات

خودگردان فلسطین و پیشرفت در بازسازی غزه، ممکن است بالاخره شرایط برای مسیر معتبر خودگردانی و تشکیل کشور فلسطین فراهم شود. اسرائیل اما از هم اکنون مخالفت خود را با این بخش از مصوبه شورای امنیت اعلام کرده است. با تصویب این قطعنامه، ترامپ در تروث‌سوشال نوشت: "این رأی که هیئت صلح، که خودم ریاست آن را بر عهده خواهم داشت، را به رسمیت شناخت و تأیید کرد، به‌عنوان یکی از بزرگترین تأییدها در تاریخ سازمان ملل متحد ثبت خواهد شد و به صلح بیشتر در سراسر جهان منجر می‌شود."

گروه اسلام‌گرای حماس که پیش از این زیر فشار وضعیت فاجعه‌بار مردم غزه و متحدین منطقه‌ای خود، طرح صلح ترامپ را پذیرفته بود و اعلام کرد فقط ملاحظاتی در مورد برخی بندها دارد و این ملاحظات بیشتر بر خلع سلاح متمرکز بود، اکنون اعلام کرده است که این قطعنامه، حقوق و مطالبات فلسطینیان را "برآورده نمی‌کند و قصد دارد یک قیمومیت بین‌المللی را بر نوار غزه تحمیل کند که فلسطینیان و گروه‌های مقاومت با آن مخالف‌اند." در حالی که از همان آغاز روشن بود، طرح ترامپ شامل نوعی قیمومیت بر غزه است.

حماس اکنون می‌گوید "اداره نوار غزه باید توسط یک نهاد تکنوکرات کاملاً فلسطینی و بدون هرگونه مداخله خارجی انجام شود، به‌طوری که رئیس این نهاد از داخل غزه یا از میان وزرای تشکیلات خودگردان فلسطین انتخاب شود و همه اعضای آن مورد اجماع ملی فلسطینی‌ها باشند."

این در حالی است که نه فقط رژیم‌های عربی منطقه به همراه پاکستان، ترکیه، اندونزی حمایت خود را از این مصوبه اعلام کرده، بلکه تشکیلات خودگردان فلسطینی نیز با صدور بیانیه‌ای از قطعنامه شورای امنیت استقبال و اعلام کرده که آماده مشارکت در اجرای آن است. دقیقاً همین حمایت تشکیلات خودگردان فلسطین و دولت‌های عربی منطقه از مصوبه شورای امنیت، باعث شد که روسیه و چین به قطعنامه آمریکا رای ممتنع دهند. مخالفت روسیه و چین با قطعنامه آمریکا در این بود که در قطعنامه به صراحت از تشکیل دولت فلسطینی صحبت نشده، علاوه بر این، نقش سازمان ملل به ویژه در نظارت بر ائتربس نادیده گرفته شده است.

نماینده روسیه در جلسه شورای امنیت گفت: این قطعنامه با راه حل دو کشور مغایرت دارد. هیچ گونه شفافیتی در مورد جدول زمانی انتقال کنترل غزه به تشکیلات خودگردان فلسطین ندارد. هیچ قطعیتی در مورد شورای صلح و نیروی بین‌المللی حفظ ثبات وجود ندارد. این تصمیم می‌تواند جدایی نوار غزه از کرانه باختری را قطعی کند.

در واقعیت نیز از هم اکنون روشن است که برخلاف آنچه در مصوبه آمده، بعید است تا تاریخ تعیین شده یعنی پایان سال ۲۰۲۷، قیمومیت غزه به پایان برسد. چرا که هیچ جدول زمانی مشخصی برای انتقال آن به تشکیلات خود

گردان وجود ندارد و آن را موکول به شرایطی کرده که خود آن‌ها مبهم و نامعلوم اند. یعنی "شورای صلح برای نظارت بر بازسازی غزه تا زمان تکمیل اصلاحات تشکیلات خودگردان فلسطین باقی خواهد ماند." معلوم نیست که اصلاحات تشکیلات خودگردان تا کی عملی می‌شود و چه نهادی تعیین می‌کند که این اصلاحات انجام گرفته است یا نه. به سازمان ملل در این مورد نقش و وظیفه‌ای داده نشده، بلکه ترامپ و شورای صلح اوست که سرانجام تصمیم خواهند گرفت. وقتی که تکلیف وضعیت غزه تا به این حد در ابهام قرار داشته باشد، روشن است که بحثی از تشکیل کشور فلسطین و حق تعیین سرنوشت فلسطینیان هم نمی‌تواند در میان باشد. نه صرفاً از آن رو که اسرائیل مانع از آن خواهد شد، بلکه خود قطعنامه نیز آن را در ابهام نگه‌داشته است. قطعنامه می‌گوید: "پس از انجام اصلاحات مورد درخواست توسط تشکیلات خودگردان فلسطین و پیشرفت در بازسازی غزه، ممکن است بالاخره شرایط برای مسیر معتبر خودگردانی و تشکیل کشور فلسطین فراهم شود." یعنی نه فقط موکول به اصلاحات مبهم بدون زمان‌بندی تشکیلات خودگردان فلسطینی و بازسازی غزه شده، بلکه حتی اگر اصلاحات هم عملی و تأیید شود و بازسازی هم که معلوم نیست چند سال طول بکشد، انجام بگیرد، باز هم تشکیل کشور فلسطین قطعی نیست. فقط "ممکن است بالاخره شرایط برای مسیر معتبر خودگردانی و تشکیل کشور فلسطین فراهم شود." که این هم وعده مبهمی است که زیر فشار متحدین عرب منطقه‌ای ترامپ در قطعنامه گنجانده شده است.

آنچه که در این قطعنامه به صراحت از آن صحبت شده است، قیمومیت بین‌المللی یا دقیق‌تر قیمومیت امپریالیسم آمریکا بر غزه است. این قطعنامه نه وسیله‌ای برای نجات مردم فلسطین و برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و تشکیل کشور مستقل فلسطین، بلکه ابزاری برای تحکیم اسارت مردم فلسطین از طریق استقرار رژیم قیمومیت خواهد بود. در یک چنین شرایطی آنچه که می‌تواند به یاری مردم فلسطین برخیزد، فشار افکار عمومی جهان و ادامه همان مبارزات جهانی است که توانست نسل‌کشی فلسطینیان را متوقف سازد. ادامه این مبارزه اکنون می‌تواند قدرت‌های ستمگر را زیر فشار برای پذیرش حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و تشکیل کشور فلسطین قرار دهد.



آمار، نوک کوه یخ خشونت ساختاری علیه زنان

مصائب، زنان، نیمی از جمعیت کره زمین، بیشترین بار این نابسامانی را بر دوش می‌کشند؛ آنان بیشترین قربانیان خشونت‌هایی هستند که حاصل این شرایط است.

هر ساله در آستانه ۲۵ نوامبر، «روز جهانی منع خشونت علیه زنان»، برخی نهادها و سازمان‌های دولتی و بین‌المللی گزارش‌ها و آمارهایی از خشونت علیه زنان منتشر می‌کنند، اما این آمارها، با همه تلخی‌شان، تنها نوک کوه یخ را آشکار می‌سازند؛ تصویری محدود از واقعیتی به مراتب عمیق‌تر، گسترده‌تر و فاجعه‌بارتر که زیر سطح، پنهان مانده است. طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی در تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۲۵، تقریباً حدود ۸۴۰ میلیون زن در سال گذشته، تجربه خشونت داشتند. در طول ۱۲ ماه گذشته (منتهی به زمان گزارش)، ۳۱۲ میلیون زن (۱۵ سال به بالا) از سوی شریک زندگی خود، مورد خشونت فیزیکی یا جنسی قرار گرفته‌اند.

با آن‌که همین آمار محدود نیز از فاجعه‌های عظیم و تکان‌دهنده پرده برمی‌دارد، اما به هیچ وجه بازتاب‌دهنده تمام واقعیت نیست. در بسیاری از کشورها اساساً هیچ آمار رسمی درباره خشونت علیه زنان منتشر نمی‌شود و در موارد بی‌شماری حتی گزارش‌های خشونت در مراجع پلیسی و قضایی ثبت یا پیگیری نمی‌شوند. آنچه در گزارش‌های بین‌المللی ارائه می‌گردد، تنها به بخشی از خشونت‌ها می‌پردازد و گستره وسیع اشکال دیگر خشونت را نادیده می‌گذارد: خشونت روانی، کلامی، سایبری، فشارها و آزارهای پنهان در محیط خانواده، خشونت در محیط کار و اجتماع، بهره‌مندی جنسی، قاچاق و تجارت زنان، تن‌فروشی ناشی از فقر، ازدواج‌های اجباری کودکان، ختنه اجباری دختران، و حتی سوزاندن یا زندمیه‌گور کردن زنان در برخی مناطق، به‌ویژه در بخش‌هایی از آسیای دور. همچنین این آمارها تقریباً هیچ تصویری از خشونت‌های هولناک دوران جنگ، از جمله قتل، شکنجه و تجاوز سیستماتیک به زنان در میدان‌های درگیری ارائه نمی‌دهند. گزارش‌های رسمی به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان، عمدتاً تنها بر خشونت فیزیکی از سوی مردان خانواده، به‌ویژه همسران، تمرکز دارند و بدین ترتیب بخش عظیمی از واقعیت خشونت ساختاری علیه زنان نادیده گرفته می‌شود.

اما شاید مهم‌ترین کارکرد چنین آمارهایی، پنهان‌سازی ساختارهای عمیقاً نابرابر و خشونت‌زایی باشد که تولیدکننده و بازتولیدکننده خشونت علیه زنانند: ساختارهای طبقاتی، سیاسی و اجتماعی‌ای که در تار و پود جوامع تنیده شده‌اند. وقتی خشونت علیه زنان صرفاً به عنوان «مشکلی فرهنگی» یا «رفتاری شخصی» بازنمایی می‌شود، عملاً از عرصه عمومی و سیاسی بیرون کشیده شده و به حوزه خصوصی تقلیل داده می‌شود؛ درحالی‌که این خشونت نه یک انحراف فردی، بلکه برآیند مستقیم مناسبات نابرابر قدرت است. نگاهی دقیق به تاریخ تمدن بشر نشان می‌دهد که پیدایش مناسبات طبقاتی و شکل‌گیری مالکیت خصوصی با استقرار نظام

پدرسالاری هم‌زمان و درهم‌تنیده بوده است؛ نظامی که از همان آغاز، زنان را در جایگاهی فرودست قرار داده و انقیاد آنان را در چارچوب نهاد خانواده تثبیت کرده است. در واقع، کنترل و تسلط بر بدن زن یکی از پیش‌شرط‌های حفظ و انتقال مالکیت خصوصی بوده، زیرا استمرار این مالکیت از مسیر «ارث» عبور می‌کند و تنها با کنترل کامل بر زنان، به‌ویژه بر باروری و روابط جنسی آنان، ممکن می‌شود. از سوی دیگر، نقش زنان در بازتولید اجتماعی، تولید نسل و نیروی کار سبب شده است که صاحبان قدرت و ثروت در طول تاریخ، برای تداوم نظم طبقاتی، کنترل همه‌جانبه‌ای بر زندگی زنان اعمال کنند: از بدن و رفتار زنان گرفته تا نقش آنان در تولید، حضور اجتماعی و حتی افکار و آرزوهای آنان. از همین‌جاست که خشونت علیه زنان و زن‌ستیزی در اشکال گوناگون پدیدار می‌شود و از سطح روابط خصوصی و خانوادگی فراتر رفته، تمام عرصه‌های زیست اجتماعی زنان را دربرمی‌گیرد. با پیدایش نظام سرمایه‌داری این وضعیت ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. نظام سرمایه‌داری، افزون بر اتکای تاریخی‌اش به نقش زنان در بازتولید اجتماعی، از آنان به عنوان نیروی کار ارزان و مطیع بهره‌مندی می‌کند. چنین ساختاری زنان را نه تنها در محیط کار، بلکه در خانواده نیز زیر فشار و ستم مضاعف قرار می‌دهد؛ ستمی که هم اقتصادی است و هم فرهنگی، هم جسمی و هم نمادین. بدین ترتیب، زنان در نظام سرمایه‌داری در محل کار بهره‌مندی می‌شوند و در خانه تحت انقیاد پدر- مردسالاری باقی می‌مانند؛ دو سازوکاری که در نهایت یکدیگر را تقویت و بازتولید می‌کنند. در چنین ساختاری، تمامی نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در خدمت حفظ زیربنای تولیدی و بازتولید مناسبات مسلط قرار می‌گیرند. از این‌روی جای تعجب نیست که با تشدید بحران‌های اقتصادی، گسترش فقر و فلاکت در میان اکثریت مردم، برآمد نیروهای راست و افراطی و نیز قدرت‌گیری جریان‌های ارتجاعی در کشورهای خاورمیانه، همراه با جنگ‌افروزی‌های امپریالیستی و صهیونیستی و بروز جنگ‌های داخلی، آمار خشونت علیه زنان روندی شدیداً صعودی پیدا کرده است. طبق گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۲۵، خشونت علیه زنان نسبت به سال پیش ۲۵ درصد افزایش داشته است؛ افزایشی تکان‌دهنده که نمی‌توان آن را جدا از بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در سطح جهان بررسی کرد. این پیوند ساختاری، همان حقیقتی است که در بسیاری از آمارهای رسمی یا نادیده گرفته می‌شود یا عمداً پنهان می‌ماند.

به همین دلیل، انتشار صرف آمار، نه تنها کمکی به حل ریشه‌های مسئله نمی‌کند، بلکه گاه خود به ابزاری برای انحراف بحث از علت‌های بنیادی تبدیل می‌شود. اساساً هدف اصلی این گزارش‌ها، آن‌گونه که از سوی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی عرضه می‌شوند، رفع ریشه‌های این جنایت‌ها نیست؛ بلکه اغلب برای مصرف در مراسم

رسمی، برنامه‌های مناسبتی، تولید محتوا برای رسانه‌ها و توجیه پروژه‌ها و بودجه‌هایی است که در چارچوب نظم موجود تعریف شده‌اند.

در این میان، رژیم جمهوری اسلامی برای این آمارها کارکرد دیگری نیز تعریف کرده است: مصرف سیاسی برای توجیه و پنهان‌سازی خشونت گسترده علیه زنان در ایران. برای این منظور، دائماً بر «جهانی بودن» و «قدمت» خشونت علیه زنان در جوامع مختلف تأکید می‌شود تا این پدیده امری طبیعی و بدیهی جلوه کند و نقش حکومت دینی کمرنگ یا به کلی پنهان شود. اما در کشوری که استبداد دینی بر آن حاکم است، واقعیت این است که جمهوری اسلامی خود بزرگترین دشمن زنان است. این رژیم دینی را تبلیغ و نهادینه می‌کند که در کتاب مقدس آن، به صراحت به مردان اجازه داده شده است زنان را در صورت «عدم تمکین» در خانه حبس کرده و حتی تا حد مرگ گرسنگی دهند؛ ایندولوژی‌ای که در قوانین شرعی آن، پدر می‌تواند دخترش را بدون هیچ مجازاتی به قتل برساند. قوانین ازدواج، طلاق، حضانت، ارث و غیره، همگی به زیان زنان نوشته شده‌اند. این حکومت از کتب درسی مدارس تا فیلم‌ها و رسانه‌های رسمی، زن‌ستیزی سیستماتیک را تبلیغ می‌کند؛ با محدودیت‌های سنگین شغلی و تحصیلی، تبعیض جنسیتی را در عرصه عمومی نهادینه می‌کند و در عرصه خصوصی آن را تا حد خشونت و قتل عادی‌سازی می‌کند. جمهوری اسلامی زنان را به‌خاطر پوشش، هویت مستقل از هنجارهای رژیم و تلاش و مبارزه برای کسب حداقل حقوق انسانی‌شان سرکوب و زندانی می‌کند و ایران را به کشوری تبدیل کرده که بالاترین آمار اعدام زنان، قتل دولتی، را در جهان دارد.

این ساختار سیاسی در ایران، در خدمت زیربنای تولید کالایی قرار گرفته و به تقویت ساختار پدر- مردسالارانه یاری می‌رساند. از این‌روی، نخستین گام برای برقراری امنیت واقعی برای زنان در ایران، سرنگونی انقلابی این رژیم و استقرار حکومتی است که از قید مذهب رها باشد و تمامی ساختارهای بازتولیدکننده زن‌ستیزی را برچیند. در این مسیر، روشنگری در مورد ریشه‌های خشونت علیه زنان، و نشان دادن ارتباط آن با ساختارهای حاکم نقشی تعیین‌کننده دارد. در این رابطه می‌توان حتی از همین آمارهای ناقص و سطحی نیز برای برانگیختن حساسیت اجتماعی بهره گرفت، اما همواره باید یادآور شد که این اعداد تنها نمایانگر نوک کوه یخ هستند و واقعیت خشونت علیه زنان ساختاری و بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن چیزی است که آمار رسمی نشان می‌دهد.

**ستم و تبعیض
بر پایه جنسیت
ملغا باید گردد**

افزایش قیمت بنزین و تبعات آن بر زندگی مردم

اینکه «در زمینه فروش و توزیع سوخت در حال حاضر هیچ مشکل یا دغدغه‌ای وجود ندارد»، با زبانی گویا از فاز اول افزایش قیمت بنزین و نحوه توزیع و قیمت‌گذاری آن پرده‌برداری کرد و گفت: «از هفته آینده، عرضه بنزین وارداتی توسط بخش خصوصی در بورس انرژی آغاز می‌شود. قیمت این بنزین متناسب با هزینه تمام‌شده تعیین و در نهایت در زمان عرضه، کشف خواهد شد. برآورد فعلی بین ۶۴ تا ۶۵ هزار و ۸۰۰ تومان به ازای هر لیتر است، اما رقم دقیق پس از معامله در بورس مشخص می‌شود و مصرف آن نیز کاملاً اختیاری است». در پایان معاملات یکشنبه دوم آذر ۳۰۰ هزار لیتر بنزین سوپر با قیمت پایه ۶۵ هزار و ۸۰۰ تومان در بورس فروخته شد.

اگرچه وزیر نفت عجلتاً از بیان افزایش قیمت بنزین معمولی خودداری و اقدام به چنین کاری را منوط به تصمیم کارگروهی متشکل از نهادهای اقتصادی، امنیتی و اجتماعی کرد، اما اظهارات قائم پناه و حسینی‌کیا حاکی از آن است، که کابینه پزشک‌پناه هر آن مترصد فرصت است تا از طریق اعمال نرخ سوم بنزین معمولی - پنج هزار تومان برای هر لیتر - بخشی از کسری بودجه دولت را تأمین و تبعات این افزایش قیمت را بر سر توده‌های مردم ایران آوار سازد.

در همین رابطه، محمد جعفر قائم‌پناه - معاون اجرایی رئیس جمهوری - هفته گذشته در پایان جلسه هیئت دولت ضمن تأیید سیاست‌های کابینه پزشک‌پناه بر افزایش قیمت بنزین گفت: «هنوز تصمیم قطعی برای افزایش قیمت بنزین گرفته نشده است»، اما اگر اقدامی صورت گیرد، «ابتدا از خودروها و کارت‌های سوخت دولتی» آغاز خواهد شد. او سپس با اشاره به هزینه بالای یارانه پنهان سوخت در توجیه ضرورت افزایش قیمت بنزین گفت: «قیمت تمام‌شده هر لیتر بنزین برای دولت حدود ۳۴ هزار تومان است. اما به مردم با نرخ ۱۵۰۰ و ۳۰۰۰ تومان عرضه می‌شود.

حسینی‌کیا - نماینده سنقر و نایب‌رئیس کمیسیون صنایع و معادن مجلس - نیز با تأکید بر ضرورت افزایش قیمت بنزین و همچنین سهمیه و نحوه اجرای آن گفت: بنزین تا سقف ۶۰ لیتر با نرخ ۱۵۰۰ تومان برای هر لیتر عرضه می‌شود. برای مصرف تا سقف ۱۰۰ لیتر، نرخ ۳ هزار تومان تعیین شده و بیش از ۱۰۰ لیتر هم با نرخ ۵ هزار تومان محاسبه خواهد شد. او در نهایت اضافه کرد: این روند در حال کارشناسی است و اجرای آن به تصمیم نهایی دولت بستگی دارد. نکته‌ای که فاطمه مهاجرانی - سخنگوی کابینه - نیز در جلسه هفتگی خود عین همین حرف‌های حسینی‌کیا را تکرار کرد.

پرده‌برداری از سیاست رسمی دولت مبنی بر افزایش قیمت بنزین، آنهم در روزهای سالگرد قیام خونین آبان ۹۸ با هر انگیزه‌ای که صورت

گرفته باشد، دستکم برای توده‌های مردم ایران پیامی دوگانه را به همراه دارد. نخست، بازتولید حافظه تاریخی توده‌های مردم ایران از آن قیام شکوهمند و اعتراض و مبارزات خیابانی وسیع توده‌ای در واکنش به افزایش قیمت بنزین در دوران حسن روحانی. دوم، یادآوری سرکوب خونین مردمانی معترض که طی ۵ روز مبارزات سلحشورانه، پایه‌های حاکمیت را به لرزه درآوردند. مردمی که با اعلام سه برابر شدن قیمت بنزین در نیمه شب جمعه ۲۵ آبان، از نخستین ساعات همان روز به اعتراض برخاستند، در خیابان‌ها حضور یافتند، پمپ بنزین‌ها را آتش زدند، به بانک‌ها حمله بردند و تعدادی از نهادهای سرکوب را به آتش کشیدند. زنان و جوانان و توده‌های مردمی که طی ۵ روز با جنگ و گریز و سنگربندی‌های خیابانی چنان حماسه‌ای آفریدند، که تا به امروز در ذهنیت جامعه زنده و پابرجاست. اما آنچه مسلم است دولت با اعلام این خبر در چنین مقطع زمانی در پی اهداف دیگری است.

پرده‌برداری از سیاست افزایش قیمت بنزین در روزهای سالگرد قیام شکوهمند آبان، اگرچه برای مردم ایران یادآور قهرمانی‌ها و دلاوری‌های آنان در آن روزهای آتش و خون است، اما حاکمیت با اعلام این خبر در چنین روزهایی دچار پارادوکسی است که رهایی از آن برایش سخت و دشوار است. هرچند هیئت حاکمه با اعلام خبر افزایش قیمت بنزین در روزهای سالگرد آبان ۹۸، خواسته تا اقتدار و قدرت سرکوبگری خود را به رخ توده‌های مردم ایران بکشد. اما این یک طرف قضیه است. طرف دیگر این ماجرا بیم و هراسی است که نظام از تکرار چنین واقعه‌ای دارد. بیم از شکل‌گیری اعتراضات خیابانی و هراس از اینکه اینبار قیامی بزرگتر از آبان ۹۸ و جنبشی فراتر از جنبش انقلابی ۱۴۰۱ جامعه را فرا گیرد، حاکمیت را بر آن داشته تا به شیوه‌ای کاملاً محتاطانه پروژه افزایش قیمت بنزین را پیش ببرد.

چراکه شرایط کنونی جمهوری اسلامی بسی وخامت‌یافت‌تر از آبان ۹۸ و شکنندگی بیشتر از ماه‌های پیش از شکل‌گیری جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» است. در این شرایط بحرانی، در این وضعیت وخیمی که حاکمیت در آن غوطه‌ور است، ترس از قیامی دیگر، وحشت از شکل‌گیری اعتصابات و اعتراضات خیابانی جوانان و زنان و توده‌های معترضی که دیگر چیزی برای از دست‌دادن ندارند، هیئت حاکمه را بسیار بیمناک کرده است. اینکه پزشک‌پناه و اعضای کابینه او طی یک سال گذشته هربار با لکنت زبان و دست‌به‌عصا پا به میدان افزایش قیمت بنزین گذاشته‌اند، جملگی ناشی از همین وحشتی است که نظام را فرا گرفته است. بر کسی پوشیده نیست در وضعیت کنونی هم

توده‌های مردم ایران، هم پزشک‌پناه و کابینه او، و هم کل حاکمیت تجربه قیام شکوهمند آبان ۹۸ را پیش روی خود دارند. لذا، نه فقط کارگران و توده‌های مردم ایران، بلکه حاکمیت نیز بر این امر واقف است در وضعیتی که نظام به مرز فروپاشی رسیده است، اگر بنزین گران شود، بی‌درنگ حمل‌ونقل نیز گران خواهد شد. حمل‌ونقل که گران شد، تورم افزایش می‌یابد. تورم که بالا رفت، گرانی قیمت‌ها نیز با شیب تند به تمام کالاهای مصرفی سرایت خواهد کرد.

این واقعیت را همه تجارب تائیدکننده افزایش قیمت بنزین به توده‌های مردم ایران نشان داده است. کارگران و زحمت‌کشان ایران به خوبی می‌دانند که با افزایش قیمت بنزین - حتی یک افزایش محدود - قیمت ده‌ها کالاهایی که در ارتباط با معیشت و زندگی مردم است، در حرکتی دومینویی افزایش خواهد یافت.

اگرچه با رونمایی افزایش قیمت بنزین، اینجا و آنجا صداهای اعتراضی هم علیه سیاست افزایش قیمت بنزین حتی از طرف عناصری در درون حاکمیت برخاسته است، اما پوشیده نیست که سیاست افزایش قیمت بنزین، نه سیاست این یا آن جناح، نه تصمیم این یا آن کابینه، بلکه سیاست استراتژیک کل هیئت حاکمه برای جبران بخشی از کسری بودجه صدها هزار میلیارد تومانی دولت است.

همه کابینه‌های تائیدکننده جمهوری اسلامی از هاشمی رفسنجانی گرفته تا مسعود پزشک‌پناه، سعی کرده‌اند بخش بزرگی از مشکل کسری بودجه خود را از طریق چاپ اسکناس‌های بدون پشتوانه و یا از طریق افزایش قیمت آب و برق و گاز و سوخت و انرژی و دیگر کالاهایی که در انحصار دولت اند، بر دوش کارگران و توده‌های مردم ایران قرار دهند.

اگرچه کابینه پزشک‌پناه به دلیل ترس از اعتراضات توده‌ای، عجلتاً این پروژه را به صورت قطره‌چکانی با افزایش قیمت بنزین سوپر وارداتی - که مورد استفاده دهک‌های ثروتمند جامعه است - شروع کرده است، اما آنگونه که قائم پناه و حسینی‌کیا مطرح کرده‌اند دیر یا زود شتر گرانی بنزین با نرخ ۵ هزار تومان در هر لیتر بر دَر خانه دهک‌های فقیر و مردم کم‌درآمد هم خواهد خوابید. چرا که در هر افزایش قیمتی ابتدا به ساکن این توده‌های کارگر و زحمت‌کش هستند که می‌بایست تاوان این گرانی را که مستقیماً روی قیمت کالاهای مصرفی آنان سر ریز می‌شود، بپردازند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، واگذاری واردات و توزیع و قیمت‌گذاری بنزین سوپر از طریق بورس به بخش خصوصی است. موضوعی که می‌تواند تجربه و پیش‌درآمدی برای واگذاری توزیع و قیمت‌گذاری بخش‌های دیگر بنزین به بخش خصوصی باشد. که در این صورت فجایی فراتر از آنچه تاکنون بر سر کارگران و زحمت‌کشان آمده است، بر سرشان آوار خواهد شد.

در صفحه ۵

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

افزایش قیمت بنزین و تبعات آن بر زندگی مردم

تمام توجهیه پزشکيان، دغل‌بازی تیم اقتصادی کابینه او و فريب‌کاری اقتصاددانان نئولیبرال مدافع خصوصی سازی که خواهان قطع سوبسید سوخت و به تبع آن افزایش قیمت بنزین در ایران هستند، بر این نکته استوار است که قیمت بنزین در ایران از «یک بطری آب در کشورهای همسایه» ارزان‌تر است. و یا بعضاً قیمت بنزین در ایران را با قیمت بنزین پایه در کشورهای اروپایی و حوزه خلیج فارس مقایسه می‌کنند. بدون اینکه نسبت دستمزد کارگران و حقوق‌بگیران ایران را با میزان دستمزد کارگران و حقوق‌بگیران اینگونه کشور مقایسه کنند. حداقل دستمزد کارگران و حقوق‌بگیران در کشورهای نظیر سوئیس و لوکزامبورگ ۳۵۵۱ و ۲۷۱۱ دلار و متوسط آن مبلغ ۸۲۱۸ و ۶۷۴۰ دلار در ماه است. این حداقل دستمزد و حقوق در نروژ و دانمارک ۱۷۶۰ و ۲۶۴۵ دلار و متوسط آن ۵۷۷۲ و ۵۷۴۹ دلار در ماه است. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اما حداقل دستمزد کارگران کمتر از ۱۱۰ دلار و متوسط آن با احتساب ۲۵ میلیون تومان حقوق و دستمزد در ماه، چیزی حدود ۲۳۰ دلار است. حداقل دستمزد کارگران در کشورهای منطقه نظیر عربستان، قطر، امارات و ترکیه نیز بسیار بالاتر از حداقل دستمزد کارگران و حقوق‌بگیران ایران است. حداقل دستمزد ماهانه کارگران و حقوق‌بگیران در عربستان ۱۰۶۶ دلار معادل ۱۰ برابر ایران، قطر ۵۰۰ دلار، امارات ۱۳۶۱ دلار و در ترکیه معادل ۶۷۵ دلار است. حال با چنین مقایسه‌ای تمام فريب‌کاری پزشکيان که مدام تکرار می‌کند، قیمت بنزین در ایران از یک لیتر آب در کشورهای منطقه ارزان‌تر است و یا ریاکاری فاطمه مهاجرانی - سخنگوی دولت - که هفته پیش با بیان اینکه قیمت تمام شده بنزین قریب به ۷۰ هزار تومان است، و فراتر از آن با تکرار دروغ‌هایی همانند اینکه «دولت مسئول تصمیمات مرتبط با معیشت مردم و سلامت جامعه است»، حاکی از آن است که نه فقط کابینه پزشکيان بلکه کل حاکمیت سعی دارد با تبلیغاتی هماهنگ ذهنیت جامعه را برای فاز بعدی افزایش قیمت بنزین آماده کند. تأکید قائم پناه معاون اجرایی پزشکيان مبنی بر اینکه «قیمت تمام‌شده در هر لیتر بنزین برای دولت حدود ۳۴ هزار تومان است. اما به مردم با نرخ ۱۵۰۰ و ۳۰۰۰ تومان عرضه می‌شود و تناقض گویی سخنگوی دولت که همین مبلغ را حدود ۷۰ هزار تومان اعلام کرد، حاکی از استیصال و سردرگمی پزشکيان و اعضای کابینه او در نحوه آماده‌سازی ذهنیت جامعه برای افزایش قیمت بنزین است. افزایشی که به ادعای فاطمه مهاجرانی نه برای تنظیم «معیشت مردم و سلامت جامعه»، بلکه برای جبران بخشی از کسری بودجه دولت است. افزایش قیمتی که یکسره منجر به بالا رفتن تورم و گرانی کالاها در جامعه می‌شود و تاوان این گرانی نیز مستقیماً بر سر کارگران و زحمتکشان ایران آوار خواهد شد.

علیه خشونت بر زنان متحد شویم!



شورای همکاري
نيروهای چپ و کمونيست

به مناسبت ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان

۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان است. اعمال خشونت بر زن یکی از ویژگی‌های جهان معاصر است که هر روزه ابعاد گسترده تری به خود گرفته است. اکنون وسعت اعمال خشونت بر زنان به حدی رسیده است که هر روزه در هر نقطه ای از این جهان پهناور جان زنی در خانه، محل کار و در خیابان گرفته می‌شود. آنچه ویژگی این جنایات را برجسته کرده است، همانا نوع کشتار این زنان است. زنانی که قاتلین‌شان اغلب از بستگان نزدیک و پدرانی هستند؛ که با رنج و زحمت دخترانشان را بزرگ کرده‌اند. یا مردان زن ستیزی هستند که به زعم خود همسرانشان را عاشقانه دوست می‌داشتند. مردانی که تا پیش از آن هرگز مرتکب قتل، جرم یا خشونت نشده بودند. اما در لحظه‌ای به بهانه دفاع از شرف و غیرت و حیثیت خانواده، به تبعیت از سنت‌های عقب مانده مذهبی و تحت عنوان حق مالکیت بر جسم زن، نام و نشان عزیزانشان را با خشونت بی‌رحمانه از روی زمین پاک می‌کنند. اما واقعیت این است که سلاح و چاقوی زن‌کشی را عقب ماندگی فرهنگی، سنت های عصر حجر، تبعیضات جنسیتی، مردسالاری و خدایان کار و سرمایه در دست این مردان ضد زن قرار داده‌اند، تا جامعه همچنان بر پایه‌ای بچرخد که آنان می‌خواهند. تا اعمال فرودستی، نابرابری جنسیتی و ستم و تبعیض بر زنان آنگونه ادامه یابد، که خدایان کار و سرمایه می‌خواهند. با این همه و به رغم تبعیضاتی که دولت‌های مرتجع و صاحبان کار و سرمایه بر زنان اعمال کرده‌اند، مبارزه برای پایان دادن به این توحش و بربریت روزمره علیه زنان، دیرگهیست پیش چشم جهان و جهانیان ظاهر شده است. ما بر این باوریم که آزادی زن، حرمت و امنیت اجتماعی او تنها زمانی ممکن خواهد شد که زنان در تمام عرصه های حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مقام انسان‌هایی برابر در جامعه شناخته شوند. حقوق شهروندی، حرمت و امنیت آنان در تمام شئون زندگی بعنوان شهروندان مساوی الحقوق برسمیت شناخته شود. اما تاریخ نشان داده است که پایان ریشه ای خشونت علیه زنان، نه با تصویب، نه با تغییر و نه با جابه‌جایی این یا آن قانون نظام های سرمایه‌داری اتفاق می‌افتد، و نه با الطاف خیرخواهانه قانونگذاران نظم موجود. رهایی زن و پایان ریشه‌ای خشونت و ستم علیه زنان به پایان دادن نظام سرمایه داری و جامعه‌ای عاری از تبعیض و نابرابری سیاسی و اقتصادی و جنسیتی گره خورده است. بدون ایجاد جامعه ای عاری از ستم و استثمار - جامعه‌ای سوسیالیستی - که حرمت و حقوق و برابری انسانی تمامی آحاد شهروندان آن را به رسمیت بشناسد و تضمین کند، خشونت بر زنان هم پایان نمی‌پذیرد. اسلحه خشونت علیه زنان، همواره در دستان سرمایه و رژیم‌های مرتجعی چون جمهوری اسلامی است. امروزه جنبش آزادی و برابری زن در ایران برای پایان دادن به هر نوع خشونت دولتی و مذهبی، و مقابله با سنت های زن ستیز حاکم بر جامعه قد علم کرده است. خیزش مهسا، پتانسیل بالای این جنبش را به جهان و جهانیان نشان داد. با گذشت بیش از چهار دهه اعمال خشونت و جنایت و تبعیضات جنسیتی توسط حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی علیه زنان، اکنون به همت مبارزات دل‌آوارانه زنان و دیگر گروه های اجتماعی، جامعه به سمتی شتاب گرفته است که اعمال خشونت و ستم بر زنان به نقطه پایانی خود نزدیک شده است. شورای همکاري نيروهای چپ و کمونيست همراه با جنبش آزادی زن برای ایجاد جامعه‌ای انسانی، فارغ از هرگونه ستم و نابرابری مبارزه و تلاش می‌کند. در روز ۲۵ نوامبر برابر با ۴ آذر، متحد و هم صدا بر علیه حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی و علیه اعدام و سرکوب صدایمان را بلندتر کنیم.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم ۲۰۲۵ - ۱۱ - ۱۹

اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

تلاش یک جریان حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت

ریاست جمهوری و تجمع دیگری که ۲۰ آبان مقابل "ستاد مجتمع گاز پارس جنوبی" واقع در عسلویه برپا شد، در زمره مهمترین اعتراضات این ماه در نفت بودند. مبارزات مستمر کارگران ارکان ثالث شاغل در مجتمع گاز پارس جنوبی در چند سال اخیر و برپایی چندین تجمع سراسری مستقل در تهران و نیز مقابل "ستاد مجتمع گاز پارس جنوبی" این مجتمع را به یکی از مراکز بسیار مهم مبارزات مستقل با شعارهای رادیکال و کارگران این مجتمع را به پیشروان مبارزه در صنعت نفت تبدیل نموده است. این مجتمع در همان حال به مرکز اصلی توجه و تلاش دولت و "انجمن‌های صنفی" و "کانون انجمن‌های صنفی کارگران پالایشگاه‌های گاز استان بوشهر" دست ساز حکومت برای نفوذ در بین کارگران، دردست گرفتن رهبری اعتراضات، مهار و به انحراف کشاندن آن، تبدیل شده است.

موضوع را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم؛ اوایل آبان "کانون انجمن‌های صنفی کارگران پالایشگاه‌های گاز استان بوشهر" از این پس ("کانون انجمن‌های صنفی") با صدور بیانه‌های اعلام کرد، "این نهادکارگری" اعتراضاتی را در سه مرحله به شرح زیر تدارک دیده است. سه شنبه ۶ آبان تجمع در محیط داخل پالایشگاه‌ها (البته "در چارچوب مقررات صنفی و با حفظ نظم و آرامش")، در صورت بی‌عملی مدیران، تجمع هماهنگ مقابل ستاد مجتمع گاز پارس جنوبی (از این پس "ستاد مجتمع") و در گام سوم در صورت عدم پاسخ‌گویی، تجمع مقابل فرمانداری عسلویه. مرحله اول و دوم این برنامه به اجرا درآمد، به این صورت که در پالایشگاه‌های گاز دوازده گانه پارس جنوبی تعدادی از کارگران تجمعات کوتاهی برپا کردند. در مرحله دوم نیز تجمع نسبتاً گسترده‌ای مقابل "ستاد مجتمع" برپا شد و مرحله سوم که هنوز به اجرا درنیامده است.

در تجمعات مستقل کارگران ارکان ثالث، یکی از شعارها و خواست‌های همیشگی حذف پیمانکار بوده است. این شعار، هم در تجمعات سراسری تهران و هم در تجمعات مکرر کارگران ارکان ثالث مقابل "ستاد مجتمع" تکرار شده است. "ما پیمانکار نمی‌خواهیم، ما استثمار نمی‌خواهیم"، "ارکان ثالث بیدار است"، از استثمار بیزار است" و در تجمع ۱۰ آبان در شعار جدید "توب، تانک، فشفشه، پیمانکار حذف بشه" نیز تکرار شد. اما در تجمعاتی که با مداخله "انجمن‌های صنفی" برپا شد، این شعار به کلی غایب بود. صرف نظر از این موضوع و صرف نظر از کمیت کارگران در تجمعات جدا جدا در پالایشگاه‌های گازی که سرخ برگزاری آن در دست "انجمن‌های صنفی" بود و همچنین صرف نظر از اینکه تعداد کارگران حاضر در تجمع مقابل "ستاد مجتمع" نسبت به تجمعات مستقل قبلی که شمار کارگران تا پنج هزار نفر و بیشتر می‌رسید کمتر بود، اما نفس فراخوان به اعتراض توسط تشکلهای دولتی حاکی از موقعیتی است که این تشکلهای در مجتمع گاز پارس جنوبی

بست آورده‌اند تا آنجا که جرئت می‌کنند خود را به عنوان مدافعان منافع کارگران جابزنند! متأسفانه برخی از جریان‌های سیاسی نیز در شبکه‌های اجتماعی و ابزار تبلیغاتی خود، به واگویی صرف خبرهای انتشار یافته توسط این انجمن‌ها و "کانون انجمن‌های صنفی" پرداخته و از این تشکلهای به عنوان "تشکل کارگری" یا همانطور که خود این انجمن‌ها ادعا نموده‌اند "نهادهای کارگری" یاد کردند و نه فقط نسبت به خطری که از این ناحیه مبارزه در صنعت نفت را تهدید می‌کند دچار تغافل شدند بلکه آگاهانه یا ناآگاهانه چشم بر ماهیت این تشکلهای دست‌ساز و وابسته به دولت نیز فرو بستند. پرسش اساسی این است که رژیم جمهوری اسلامی که در اغلب صنایع اقدام به ایجاد شوراهای اسلامی کار نمود، چرا صنعت نفت را از آن مستثنی کرد و چه شد که اکنون چند سالی است در صنعت نفت و گاز، تحرکاتی را در این زمینه آغاز نموده و تشکلهایی با نام "انجمن صنفی" و "کانون انجمن‌های صنفی" سرهم‌بندی نموده است. این تشکلهای اساساً تحت چه شرایط و ضوابطی بوجود می‌آیند، چه وظایفی دارند و در حال حاضر در صنعت نفت مشغول چه کاری هستند. برای پاسخ به این پرسش‌ها ناگزیریم ولو به اختصار، به پیشینه تلاش‌های رژیم در رابطه با تشکیل شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی در محیطها و مراکز کارگری اشاره‌ای داشته باشیم.

از شوراهای اسلامی کار تا انجمن‌های صنفی

انگیزه و ایجاد تشکلهای دولتی در محیط کار و مراکز کارگری در اساس به دوره انقلاب و رویدادهای بعد از قیام سال ۵۷ بر می‌گردد. کارگران ایران که همزمان با آغاز دوران اعتلای انقلابی از نیمه دوم شهریور سال ۵۷ در مقیاس وسیع و توده‌ای به زندگی فعال سیاسی روی آوردند، بعد از سرنوشتی رژیم شاه به سرعت در تمام صنایع و مؤسسات تولیدی و خدماتی تشکلهای مستقل و قیل از همه شوراهای خود را شکل دادند. طبقه کارگر ایران پرچمدار مبارزه و جنبش شورایی شد تا با ایجاد شوراهای، بتواند از عهده وظایف جدیدی که شرایط سیاسی جامعه بر عهده آن می‌گذاشت برآید. هزاران شورا از درون مبارزات کارگری و ابتکار خود کارگران جوشید و سربرآورد. شوراهای کارگری تقریباً در تمام کارخانه‌ها و مؤسسات بزرگ و کوچک صنعتی و خدماتی پدیدار شدند. طبقه کارگر هر جا که توانست گام‌های مهمی در جهت اعمال کنترل و نظارت بر تولید و اداره امور کارخانه برداشت. اقدامات مستقل و انقلابی شوراها اما با منافع رژیم سیاسی تازه به قدرت خزیده و طبقه سرمایه‌دار حاکم در تعارض جدی قرار داشت. ارتجاع اسلامی بی‌درنگ به سرکوب وحشیانه و خونین شوراهای کارگری، اخراج گسترده کارگران پیشرو، بازداشت و حبس و حتی اعدام فعالان شوراهای

تشکلهای جدیدی را بنام "شوراهای اسلامی کار" برپا کرد. بعد از آنکه قانون شوراهای اسلامی کار در دیماه سال ۱۳۶۳ به تصویب مجلس رسید، ایجاد این تشکلهای نظم بیشتری به خود گرفت و شمار آن نیز فزونی یافت. شوراهای اسلامی کار، چه به حسب تعریف چه وظایف، هیچ ربطی به منافع کارگران نداشتند. تشکلهای ایندولوزیک حکومتی در محیط‌های کارگری بودند که وظایفی جز خبرچینی، شناسایی کارگران پیشرو، اعمال کنترل و مراقبت و همکاری با دستگاه امنیتی و پلیسی، مهار و به انحراف بردن اعتراضات کارگران و در یک کلام تلاش برای سازش کار و سرمایه به سود کارفرمایان، کار دیگری انجام نمیدادند. از اینرو، شوراهای اسلامی کار از همان بدو تولد مورد نفرت عمیق کارگران آگاه و عموم کارگران قرار داشتند. این به اصطلاح شوراهای در عین حال هیچ سنخیتی با استانداردهای شناخته شده بین‌المللی در زمینه حقوق کار و فعالیت‌های ولو سندیکایی و صنفی نیز نداشتند.

سلاخی شوراهای کارگری و ایجاد گسترده‌ی شوراهای اسلامی اما نمی‌توانست رژیم را از بحران عمیق اقتصادی که در دوران جنگ ایران و عراق و سالهای بعد از آن ژرف‌تر و بیش از پیش تشدید شد، نجات دهد. از اواخر دوران رفسنجانی، جمهوری اسلامی برای غلبه بر این بحران، به سوی سرمایه‌های خارجی و بین‌المللی روی آورد. درخواست وام و کمک‌های سرمایه‌گذاری از سوی نهادهای مالی انحصاری مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، همراه با تلاش برای پذیرفته شدن در سازمان تجارت جهانی (WTO) در دستور کار رژیم قرار گرفت. این جهت‌گیری در دوران خاتمی قطعی‌تر و جنبه‌های عملی آن نیز پررنگ‌تر شد. سرمایه‌داران و انحصارات مالی بین‌المللی نیز شرط و شروطی را در برابر جمهوری اسلامی قرار دادند. آن‌ها خواهان ضمانت‌های قوی قانونی و روشن شدن چنانچه چون جاری بودن معیارها و مقررات مورد نظر خود به‌ویژه در زمینه مناسبات بین کارگر و سرمایه‌دار بودند و باید در این زمینه کسب اطمینان می‌کردند و درجه تطابق مناسبات جاری و تشکلهای رسمی به اصطلاح کارگری در جمهوری اسلامی را با معیارهای سرمایه بین‌المللی مورد سنجش قرار می‌دادند. سازمان بین‌المللی کار (ILO) که پیش‌برنده‌ی سیاست‌های انحصارات و سرمایه بین‌المللی است، وظیفه انتقال و ابلاغ معیارهای خود و محک زدن ضوابط جاری در کشورهای عضو را بر عهده دارد. اواخر دهه هفتاد جمهوری اسلامی و وزارت کار آن، گزارش‌های متعددی در این زمینه به سازمان جهانی کار ارائه داد و چانه زنی با این سازمان را رسماً آغاز کرد. سال ۸۱ وزیر کار وقت رژیم (صفر حسینی) که در نودمین اجلاس سازمان جهانی کار شرکت کرده بود، رسماً خواستار همکاری‌های فنی و کارشناسی این سازمان برای برداشته شدن موانع موجود بر سر راه ورود جمهوری اسلامی به سازمان تجارت جهانی شد. از این لحظه به بعد بود که سازمان جهانی کار نیز وارد صحنه شد. اوایل مهرماه سال ۸۱ هیئتی را به سرپرستی "برنارد جرنیگان" مدیر کل آزادی تشکلهای سازمان جهانی کار به ایران

تلاش یک جریان حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت

اعزام کرد تا در دیدارها و گفتگوهای متعدد خود با مقامات وزارت کار، "نبیر کانون عالی شوراهای اسلامی کار" و برخی دست اندرکاران خانه کارگر، از یک سو از درجه آمادگی و پذیرش مقوله نامه‌های ۸۷ و ۹۸ این سازمان (۱) ارزیابی دقیق تر و از سوی دیگر شناخت و ارزیابی عینی تری از تشکلهای رسمی مورد تأیید دولت بدست آورند. ارزیابی هیئت اعزامی سازمان جهانی کار گرچه دوپهلو اما در آن مقطع مبتنی بر این بود که وضعیت فعلی شوراهای اسلامی کار معیارهای این سازمان را بطور کامل و صد درصد تأمین نمی کند.

ناگفته نماند که در این مقطع وضعیت شوراهای اسلامی بسیار وخیم بود. حسن صادقی اعلام کرد حدود دوسوم شوراهای اسلامی دچار انحلال شده‌اند. با بی اعتباری و رسوایی و فقدان نفوذ شوراهای اسلامی در میان کارگران، تاریخ مصرف آنها برای سرمایه‌داران و دولت آنها نیز سپری شد. گرچه از همان دوره رفسنجانی زمزمه برچیدن این تشکلهای آغاز شده بود اما با اجرای همه جانبه برنامه‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، این روند تسریع شد. این تشکلهای مرتب در حال ریزش بودند. حتی سران خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار نیز اعتراف می‌کردند این تشکلهای هیچ‌گونه "جذب‌ای" ندارند. واقعیت این است که عمر مفید شوراهای اسلامی به سر رسیده بود. تشکلهای دست‌ساز که فاقد اعتبار و نفوذ در میان کارگران باشد، نمی تواند به موقع جلو اعتراضات را بگیرد یا آن را مهار کند و به درد کارفرما نمی‌خورد. وقتی که دارو دسته "اصلاح طلبان" زمام امور را در دست گرفتند، به رغم اینکه کنترل و مهار اعتراضات کارگری و جنبش توده‌ای را در رأس وظایف خود قرار دادند، اما اعتراضات و اعتصابات کارگری روز به روز افزایش یافت. شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر نیز به رغم خرابکاری در جنبش کارگری اما قادر به مهار مبارزات کارگری نبودند. اکنون باید تشکلهای دیگری در محیطها و مراکز کارگری بوجود می‌آمد که این اعتصابات و مبارزات را کنترل و مهار کند. از اینجااست که جایگزینی "انجمن‌های صنفی" بجای شوراهای اسلامی کار در دستور کار قرار می‌گیرد و در گزارش سازمان جهانی کار نیز "انجمن صنفی"، "بهترین نمونه تشکلهای در سطح واحدکار، صنعت، منطقه و ملی" شناخته می‌شود.

از این به بعد، تلاش‌هایی نیز در راستای ایجاد برخی جرح و تعدیل‌ها در ساختار شوراهای اسلامی کار صورت گرفت و حتی سخن از تغییر قانون کار و محدود ساختن اختیارات شوراهای اسلامی کار در انطباق بیشتر با شرایط جدید و مصالح سرمایه و نیز اصلاح تبصره ۴ ماده ۱۳۱ قانون کار، به منظور رفع مانع قانونی ایجاد انجمن‌های صنفی در مراکز کارگری به میان آمد. در تبصره ۴ ماده ۱۳۱ قانون کار گفته شده: "کارگران یک واحد فقط می‌توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا

نمایندگان کارگران را داشته باشند" (تأکید از ماست). پیشنهاد نمایندگان اعزامی سازمان جهانی کار برای تسهیل ایجاد انجمن‌های صنفی این بود که کلمه "فقط" و "یا" از این تبصره برداشته شود.

آنچه در عمل رخداد این بود که به کوشش خانه کارگر بسیاری از شوراهای اسلامی کار با تغییر لباس، یک شبه به انجمن صنفی استحاله پیدا کردند. در عین حال در برخی واحدها و مراکز نیز انجمن‌های صنفی شکل گرفت و نقش شوراهای اسلامی کم‌رنگ‌تر شد. در دوره احمدی‌نژاد این "شوراهای" مورد بی مهری بیشتری قرار گرفتند و بر انجمن‌های صنفی تأکید و رسماً از آنها حمایت شد. اگر تا قبل از آن، وزیرکار، هرساله افرادی را از شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر به اجلاس‌های سازمان جهانی کار اعزام می‌کرد، جهمی وزیر کار احمدی‌نژاد افراد وابسته به انجمن‌های صنفی را جایگزین آن کرد و ترکیبی از این دو یعنی نمایندگان انجمن‌های صنفی و نمایندگان شوراهای اسلامی کار که طرفداری از احمدی‌نژاد را اعلام کرده بودند به این سازمان اعزام می‌کرد. در همین دوره است که چگونگی تشکیل، حدود اختیارات و وظایف انجمن‌های صنفی به تصویب می‌رسد. گرچه تدوین آئین نامه تشکیل انجمن‌های صنفی در دوره رفسنجانی صورت گرفت و سال ۷۱ تصویب شد و در سال ۷۷ نیز بنا به پیشنهادات وزارت کار اصلاحاتی نیز در آن وارد شد، اما این آئین نامه همراه با اصلاحات و الحاقاتی در آبان سال ۸۹ به تصویب هیئت وزیران رسید. همین سال "قانون ایجاد کانون عالی انجمن‌های صنفی"، نیز به تصویب رسید و به دنبال آن مجمع عمومی انجمن‌های صنفی سرهم بندی و اعضای کانون عالی انجمن‌های صنفی انتخاب و این کانون نیز تشکیل شد.

بدین ترتیب وظایف اصلی شوراهای اسلامی کار و کانون شوراهای اسلامی کار، یعنی مداخله در امور کارگران به نفع دولت و سرمایه‌داران، پیشبرد امیال و اهداف حکومت و تلاش برای کنترل و مهار مبارزات کارگری و به کجراه بردن آن، بر عهده انجمن‌های صنفی و "کانون عالی انجمن‌های صنفی" قرار گرفت، بی‌آنکه البته شوراهای اسلامی کار و کانون عالی این شوراهای رسماً و به کلی برچیده یا بی‌وظیفه شده باشند.

ضوابط حاکم بر انجمن‌های صنفی

ضوابط و شرایط حاکم بر چگونگی تشکیل انجمن‌ها و کانون‌های صنفی، حد و حدود اختیارات و وظایف و رابطه آن با دولت، هیچ دست کمی از شوراهای اسلامی ندارد. مطابق تبصره ۵ ماده ۱۳۱ قانون کار، آئین نامه چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و نحوه عملکرد انجمن‌های صنفی و کانون‌های مربوطه، توسط شورای عالی کار تهیه می‌شود و به تصویب هیئت وزیران می‌رسد. نیازی به

توضیح پیرامون ماهیت دست‌پخت شورای عالی کار در زمینه حدود وظایف و اختیارات انجمن‌های صنفی نیست. خروجی شورای عالی کار مرکب از نمایندگان دولت و کارفرما و به اصطلاح کارگران و نقش تعیین کننده رأی نمایندگان دولت، معلوم است و هرچه هست به منفعت کارگران نیست. تازه آنچه شورای عالی کار تهیه می کند باید به تصویب هیئت وزیران هم برسد. مجامع عمومی انجمن‌ها، انتخابات‌ها، بدون حضور، نظارت و تأیید نماینده وزارت کار فاقد اعتبار است. ضوابط و مقرراتی که باید در اساسنامه انجمن‌های صنفی و کانون‌های مربوطه درج شود قبلاً بایستی به تصویب وزیر کار برسد. در حال حاضر نیز هرچا بخواد انجمن صنفی شکل بگیرد اساسنامه این انجمن‌ها که از قبل توسط وزارت کار تهیه شده، به صورت فرم‌های آماده در اختیار انجمن صنفی قرار می گیرد که بایستی در مجمع عمومی به تصویب برسانند و هیچ گونه تغییری در این اساسنامه توسط مجمع عمومی مجاز نیست. افزون بر این، مطابق تبصره ماده ۱۳۷ قانون کار، آئین نامه انتخابات شورای مرکزی و اساسنامه تشکیلات مرکزی این تشکلهای، توسط کمیسیونی مرکب از نمایندگان شورای عالی کار، وزارت کشور و وزارت کار تهیه می‌شود که باید به تصویب هیئت وزیران برسد. از جمله وظایف این انجمن‌ها که در ماده ۲۳ آئین نامه بر آن تأکید شده: "قبول مسئولیت و همکاری با وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و نهادهای رسمی در انجام وظایف و تکالیفی که این دستگاه‌ها به کانون‌های استانی انجمن محول می‌کنند و آمادگی برای ارائه مشورت به آنها" است. در ماده ۲۴ نیز جهت محکم کاری بر "همکاری با دستگاه‌های اجرایی و مراجع ذیربط جهت حسن اجرای قوانین و مقررات" تأکید شده است و بالاخره در ماده ۱۳۸ قانون کار نیز تصریح شده است مقام ولایت فقیه، "در صورت مصلحت می تواند در این تشکلهای نماینده داشته باشند". این فشرده ضوابط حاکم بر انجمن‌های صنفی، حدود اختیارات و وظایف آنها و نقش و وظایفی که باید در محیط کار در رابطه با پیشبرد اهداف و برنامه‌های نهادهای دولتی ایفا کنند، جایی برای تفسیر یا توضیح بیشتر در باره این تشکلهای رژیم پیشبرنده اهداف و منافع طبقه سرمایه‌دار و رژیم سیاسی آن باقی نمی‌گذارد.

انجمن‌های صنفی در صنعت نفت و گاز

صرف نظر از سرنوشت شوراهای اسلامی کار و چند و چون ورود انجمن‌های صنفی به مراکز کارگری، موضوع بسیار مهم این است که از زمان تصویب قانون شوراهای اسلامی کار، ارتجاع اسلامی هرچا که توانسته این تشکلهای دولتی را ایجاد نموده تا اهداف خویش را پیاده کند. جمهوری اسلامی چه در سالهای قبل از تصویب این قانون چه بعد از آن، تا آنجا که در توان داشته، سعی نموده از طریق همین تشکلهای مبارزات و اعتصابات کارگری را مهار کند و یا آنرا به انحراف بکشد. شایان ذکر اینکه مطابق ماده ۱۵ قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار،

تلاش یک جریان حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت

مصوب آذرماه ۱۳۶۳ وزارت کار موظف شده در واحدهای بابتش از ۳۵ کارگر، به تشکیل شورای اسلامی کار اقدام کند. تبصره همین ماده، زمان تشکیل شوراهای اسلامی کار در شرکت‌های بزرگ دولتی از قبیل شرکت‌های تابع وزارت نفت، شرکت ملی فولاد و صنایع مس و امثال آن را به تشخیص شورای عالی کار به ریاست وزیر کار، واگذار نموده است.

پرسش اساسی این است که از سال ۶۳ که این قانون به تصویب رسیده تا سال ۱۴۰۰ - پابین تر به تلاشها مشخص رژیم در این سال اشاره خواهیم کرد- مدت ۳۷ سال شورای عالی کار در صدد ایجاد انجمن صنفی یا شورای اسلامی کار در صنعت نفت برنیامد، اکنون چه شده که در این چند سال با جدیت و صرف انرژی زیاد به جبران عقب ماندگی‌های خود برخاسته است؟

پوشیده نیست که طبقه سرمایه‌دار حاکم و رژیم سیاسی این طبقه از همان سال‌های آغازین تحکیم موقعیت خود، با توجه به اهمیت و نقشی که کارگران نفت در انقلاب ۵۷ ایفا کردند، از اعتصابات و مبارزات کارگران صنعت نفت به شدت وحشت داشت. برای مهار و مقابله با این مبارزات، سرکوب خشونت‌آمیز را بر مهار مبارزه از طریق تشکّل های دست‌ساز خویش مانند شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی ترجیح داد. از آنجا که ترس و وحشت از مبارزه کارگران صنعت نفت مرکب‌ار و برهم زننده هرگونه آرامش نظام بود، سرکوب عریان و بیرحمانه برای خاموشی اعتراض در نفت نیز بسی سنگین و دهشتناک بود. ارتجاع اسلامی برای درهم کوفتن مبارزه و مقاومت کارگران نفت، گرچه از ترندهای گوناگونی سود جست و به اقدامات مختلفی متوسل شد، اما قهر و سرکوب در رأس فهرست اقدامات آن بود.

ارتجاع اسلامی تصور می‌کرد با سرکوب‌های بی‌سابقه، صدای اعتراض در نفت را برای همیشه خاموش ساخته است. اعتصابات و اعتراضات گسترده و علنی در نفت گرچه در جریان سرکوب‌ها به ویژه در دهه شصت دچار افت و وقفه شد، اما از اوایل دهه هفتاد دوباره اوج گرفت. کارگران و کارکنان صنعت نفت و گاز، اعتصاباتی را که اواخر سال ۶۹ آغاز کرده بودند در مهر و دی ماه سال ۷۰ پی گرفتند. به دنبال اوج گیری مبارزه در نفت و اعتصابات سراسری در چند پالایشگاه در همین سال، خانه کارگر ضرورت ایجاد شوراهای اسلامی در صنعت نفت برای مقابله با تحرکات اعتراضی و مهار مبارزه کارگران را مطرح ساخت. حتی مجلس ارتجاع نیز قانون شوراهای اسلامی کار مصوب سال ۶۳ را به وزیر کار یادآوری نمود که ایجاد شوراهای اسلامی کار در صنعت نفت را منوط به تصمیم شورای عالی کار می‌کرد. شهریور ۷۱، آبان ۷۲، مرداد، آذر و بهمن سال ۷۵ چندین اعتصاب بزرگ و سراسری در

پالایشگاه های بزرگ و مهم، تجمعات و راهپیمایی‌های پرشور هزاران تن از نیروی کار شاغل صنعت نفت در این سال‌ها، ستون‌های اصلی حاکمیت را به لرزه انداخت. ارتجاع حاکم به سرکوبی گسترده‌تر و وحشیانه ترموسل شد. بازداشت های گسترده، اخراج وسیع کارگران پیشرو و معترض و برقراری یک جو سنگین امنیتی و شبه نظامی، توانست تا مدتی بی آنکه پای تشکّل های دولتی را در این صنعت باز کند، سیاست خود را در نفت پیش ببرد و مبارزه کارگران نفت را اندکی به تعویق اندازد.

نفت اما ساکت نماند، بار دیگر و این‌بار با نیروی بزرگتری پا به میدان مبارزه گذاشت. مبارزه نیروی کار شاغل در صنعت نفت و گاز، این‌بار چنان وسیع و گسترده و تأثیر گذار بود که ارتجاع حاکم را جدی‌تر از گذشته هراسان کرد. طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن، تمام اقدامات سرکوبگرانه را از بازداشت و اخراج گرفته تا حبس و زندان و حتی اعدام و هراچه از دستشان برمی‌آمد، به مرحله اجرا گذاشته بودند. نفت اما به‌رغم تمام این اقدامات بار دیگر سربلند کرد، به اعتراض برخاست و پرچم مبارزه را به اهتزاز درآورد. حتی رژیم ارتجاعی و سرکوبگر حاکم نیز دریافت که تنها با قهر و سرکوب، نمی‌توان مبارزه کارگران صنعت نفت را منتفی یا آن را مهار کرد. اعتصابات و تجمعات بزرگ و سراسری که سال ۹۹ آغاز شد و ده‌ها هزار کارگر رسمی و غیر رسمی و پروژه ای و پیمانی را به درون خود کشید، در سال ۱۴۰۰ نیز در ابعاد وسیع‌تری تکرار شد. صنعت نفت به مرکز مهمی از تجمعات اعتراضی و مبارزات طبقه کارگر تبدیل شد. اعتراض و مبارزه به تمام نیروی کار شاغل در شرکت‌ها و پالایشگاه‌ها تسری یافت. شرکت نفت فلات قاره، شرکت نفت مناطق نفت خیز جنوب، نفت و گاز پارس (عسلویه و کنگان) نفت و گاز آغاجاری، گچساران، سکوهای دریایی و خشکی، پالایشگاه گاز فجرجم، مجتمع گاز پارس جنوبی و تمام پالایشگاه های گاز این مجتمع و... به اعتراض و مبارزه روی آوردند. ارتجاع اسلامی خطر را در بیخ گوش خود احساس کرد. اگر سرکوب و ارباب و بازداشت و اخراج و زندان نتوانسته بود جلو مبارزه در نفت را بگیرد و آن را مهار کند، پس ارتجاع حاکم باید تدبیر دیگری می‌اندیشید و برای دستیابی به این هدف، به استفاده از یک وسیله و ابزار تکمیلی روی می‌آورد.

اوایل شهریور ماه ۱۴۰۰ تحرکات وزارت کار و ادارات کار عسلویه و چند شهر دیگر برای ایجاد انجمن‌های صنفی در نفت برملا شد. پارس جنوبی و عسلویه که آگاهترین و مبارزترین کارگران ارکان ثالثی و پیمانی را در خود جای داده است، به عنوان هدف مرکزی دولت برای ایجاد تشکّل های وابسته تعیین شد. روابط

عمومی " کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران" روز چهارشنبه سوم شهریور سال ۱۴۰۰ گزارش داد: مهندس سید ابوالفضل اشرف منصوری" رئیس " کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران" راهی عسلویه شده و در جلسه ای که در محل پالایشگاه دهم پارس جنوبی با حضور " مدیران حوزه نفت و گاز و پتروشیمی" و رؤسای ادارات تعاون، کار و رفاه اجتماعی عسلویه، کنگان و سیراف و همچنین " نمایندگان کارگری" برگزار شد، نکاتی در مورد تاریخچه انجمن‌های صنفی مطرح نمود. در این جلسه مقرر شد: " نمایندگان کارگری جهت ایجاد وحدت رویه و ایجاد ساختار نظام مند و حقوقی به تشکّل انجمن‌های صنفی متناسب با نوع کار و حرفه کارگران با حمایت و راهمبایی کانون عالی اقدام لازم به عمل آورند." همچنین مقرر شد: " اداره کل کار استان بوشهر و ادارات شهرستان‌ها و مدیران وزارت نفت، امکاناتی از جمله تخصیص دفتر، تجهیزات اداری و دفتری و بودجه اولیه به انجمن‌های صنفی تأمین نمایند."

تنها چهار روز بعد یعنی ۷ شهریور، اولین انجمن صنفی در پالایشگاه نهم مجتمع گاز پارس جنوبی راه اندازی شد و به فاصله حدود سه ماه همین پروژه در ۱۰ پالایشگاه گازی دیگر این مجتمع به اجرا درآمد. چند ماه بعد (۱۱ اسفند ۱۴۰۰) به اصطلاح نمایندگان کارگری یازده پالایشگاه در محدوده شهرستان‌های عسلویه و کنگان " کانون انجمن‌های صنفی کارگران پالایشگاه گاز استان بوشهر" را سرهم بندی کردند و بدینسان بر ابعاد خرابکاری‌ها و فعالیت‌های خود برای مهار و انحراف مبارزات کارگران صنعت نفت افزودند.

انجمن‌های صنفی دست‌ساز حکومت در صنعت نفت که در وابستگی آن‌ها به طبقه و دولت حاکم کمترین تردیدی وجود ندارد در این چند سال تلاش کرده اند با طرح برخی خواست‌های صنفی، اعتماد کارگران را جلب کنند و در این راستا گاه حتی تجمعات اعتراضی غالباً نمایشی را نیز سازمان داده‌اند. تمام هم این تشکّل‌ها این بوده است که مبارزات کارگران را مهار کنند و نگذارند این مبارزات از محدوده اعتراضات مجوزدار قانونی و طرح برخی مطالبات صرفاً صنفی فراتر رود. پرهیز از سیاست و تأکید خاص بر این موضوع که مبارزات کارگران صنعت نفت و مطالبات آن‌ها صرفاً صنفی است و باید صنفی باشد و مخالفت و ممانعت از طرح هرگونه شعار و خواست سیاسی و در همه حال تأکید بر اینکه این اعتراضات نباید به روال عادی وادامه کاری و "حفظ تولید" خللی وارد سازد، از مواضع مهم این تشکّل‌ها در همین دوره بوده است.

جالب است بدانید که این تشکّل که هم نامش صنفی است و هم هنگام اعتراضات و تجمعات کارگران تأکید می‌کند که یک تشکّل صنفی است و از چارچوب مسایل صنفی عدول نمی‌کند، در نامه‌های رسمی خود برای مثال به مقامات استانی از "حمله بی‌شرمانه رژیم غاصب صهیونیستی به دوره بوده است.

در صفحه ۹

پیش به سوی تشکّل حزب طبقه کارگر

عراق، کشور انفجارهای به تعویق افتاده

تلاش یک جریان حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت

مخالفت ارتش، فشار آمریکا و رقابت‌های داخلی درون حشد ناکام ماند، اما هرگز متوقف نشد. با این حال، بعد از انتخابات ۲۰۲۵، این پروژه دوباره با قدرت بیشتری بازگشته است. افزایش وزن پارلمانی چارچوب هماهنگی و نقش تعیین‌کننده آن‌ها در تشکیل دولت، گروه‌های ولایی را گستاخ‌تر کرده و ایده‌ی «بازسازی امنیت ملی حول محور حشد» دوباره فعال شده است. در روزهای پس از انتخابات، رهبران بدر، عصاب و کتائب حزب‌الله آشکارا از ضرورت ایجاد یک «ساختار مستقل برای حشد» سخن گفته‌اند؛ عبارتی که در ادبیات سیاسی عراق به‌طور ضمنی به معنای تلاش برای ایجاد یک سپاه پاسداران عراقی است؛ با بودجه مستقل، اختیارات فراتر از ارتش و ساختاری که در نهایت وفاداری نهایی‌اش نه به دولت، بلکه به شبکه‌های ولایی و محور مقاومت باشد.

اما تحقق این پروژه با موانع جدی روبه‌روست: ارتش و سرویس ضدتروریسم آن را تهدیدی برای یکپارچگی امنیت ملی می‌دانند؛ آمریکا چنین تحولی را خط قرمز امنیتی اعلام کرده و احتمال واکنش مستقیم وجود دارد؛ واحدهای نزدیک به مرجعیت نجف و سرایا السلام نیز مخالفانند، زیرا این مدل قدرت گروه‌های ولایی را یک‌سویه تقویت می‌کند. با این حال، ناممکن نیست: الگوی محتمل این است که نه یکبار، بلکه به‌صورت تدریجی - از طریق افزایش بودجه، گسترش اختیارات، و ایجاد ساختارهای موازی - حشد به نهادی شبه‌سپاه تبدیل شود، بدون آن که لزوماً در قانون رسماً اعلام گردد.

در عمل، حشد نه فقط نیروی امنیتی، بلکه یکی از ستون‌های اقتصاد سایه عراق شده است: هزاران نیروی آن از بودجه عمومی حقوق می‌گیرند و دفاتر اقتصادی وابسته به برخی گروه‌ها گمرکات، قراردادهای محلی، اخاذی از تجارت و قاچاق سوخت را کنترل می‌کنند. گزارش رویترز در ۲۰۲۴ نشان می‌دهد شبکه قاچاق نفت سنگین - که بخشی از آن زیر کنترل گروه‌های نزدیک به حشد است - سالانه دستکم یک میلیارد دلار درآمد برای رژیم جمهوری اسلامی و متحدانش تولید می‌کند.

در همین حال، عراق یکی از فاسدترین نظام‌های سرمایه‌داری جهان باقی مانده: رتبه ۱۴۰ در شاخص فساد ۲۰۲۴. وزارتخانه‌ها میان احزاب تقسیم شده‌اند، گمرکات در کنترل شبکه‌های مسلح است، بخش دولتی متورم بودجه را می‌بلعد و رانت نفت همچنان به‌جای مردم، در خدمت شبکه‌های سیاسی - مسلح قرار می‌گیرد. نتیجه: «نفت فراوان، فقر فراگیر».

در سطح منطقه‌ای، عراق میدان رقابت قدرت‌هاست. رژیم جمهوری اسلامی عراق را عمق استراتژیک خود می‌داند و با انرژی، تجارت و شبکه‌های ولایی نفوذش را تثبیت کرده است. آمریکا با حضور نظامی محدود و فشارهای امنیتی می‌کوشد نفوذ گروه‌های نزدیک به جمهوری اسلامی را مهار کند. کشورهای خلیج با بسته‌های سرمایه‌گذاری، و ترکیه با عملیات نظامی و پروژه‌های ترانزیتی نفوذ خود را گسترش می‌دهند. در اقلیم کردستان، رقابت

میان رژیم جمهوری اسلامی و ترکیه ادامه دارد، هرچند هر دو ترجیح می‌دهند تنش با بغداد را کنترل کنند.

اما در این میان، کم‌صداترین بازیگر مردماند: جوانانی که آیندشان یا مهاجرت است یا پیوستن به شبکه‌های مسلح؛ خانواده‌هایی که در گرمای طاقت‌فرسا با برق چندساعته زندگی می‌کنند؛ آوارگانی که سال‌هاست «موقت» مانده‌اند؛ و معترضانی که در ۲۰۱۹ برای «وطن» و «شغل» و در مخالفت با سیستم سیاسی حاکم به خیابان آمدند و با سرکوب شبه نظامیان روبه‌رو شدند.

پس از انتخابات ۲۰۲۵، عراق همچنان کشوری است که نه دولتش مستقل است، نه انتخاباتش، انتخابات و نه احزابش نماینده‌ی مردم. همه‌چیز میان چند قدرت خارجی و چند باند مسلح داخلی تقسیم شده؛ آن‌هم با تشدید وخامت وضعیت معیشتی توده‌های مردم.

در سطح رسمی، کسی که به عنوان نخست‌وزیر انتخاب خواهد شد، نه رهبر دولت، بلکه مدیر اجرایی شبکه‌ای از احزاب و شبه نظامیان وابسته به رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود که در پشت پرده تصمیم‌ها را اتخاذ می‌کنند. این ساختار نه توان اصلاح دارد و نه اراده آن را. تمام مأموریتش این است که چرخ رانت‌خواری بچرخد و «ثبات ظاهری» حفظ شود.

در کنار این مسیر، احتمال یک بن‌بست سیاسی طولانی هم کاملاً واقعی است. اختلافات میان بلوک‌های شیعی، جنگ دائمی حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان بر سر قدرت در اقلیم، و فروپاشی جریان سنی‌ها ممکن است عراق را وارد دوره‌ای کند که در آن نه دولت شکل می‌گیرد، نه خدمات به مردم می‌رسد، و نه کسی مسئولیت این فاجعه را می‌پذیرد. در چنین وضعی، عراق عملاً به «منطقه خاکستری» تبدیل می‌شود: دولتی فقط روی کاغذ، و حکمرانی واقعی در دست شبکه‌های مسلح و قدرت‌های خارجی.

احتمال دیگری نیز وجود دارد: بازگشت مقتدی صدر به خیابان. صدری‌ها هرچند از پارلمان کنار کشیدند، اما خیابان را از دست نداده‌اند. و کسی که یکبار می‌تواند پارلمان را اشغال کند، می‌تواند دوباره کل معادله را به هم بریزد. بازگشت صدر می‌تواند به‌سرعت صحنه سیاسی را منفجر کند: بسیج سرایا السلام، تجمعات میلیونی، رویارویی با احزاب ولایی، و حتی برخورد‌های مسلحانه میان گروه‌های شیعه. اما بالای تمام این خطوط، یک حقیقت بزرگ‌تر سایه انداخته: مردم عراق. بحران برق، آب آلوده، بیکاری، فقر، فساد، و تحقیر روزمره شهروندان توسط احزاب و شبه نظامیان، کم‌کم جامعه را به نقطه‌ای رسانده که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد. اگر موجی شبیه ۲۰۱۹ دوباره آغاز شود - و نشانه‌هایش هم‌اکنون دیده می‌شود - این‌بار نه با پلاکاردها که با خشم عریان به خیابان می‌آید و آنوقت هیچ‌کدام از بازیگران: نه سودانی، نه احزاب ولایی، نه حشد، نه رژیم جمهوری اسلامی، نه آمریکا، نه خلیج، هیچ‌کدام، توان مهار آن را نخواهند داشت.

زیر نویس

این دو مقاله نامه ناظر بر آزادی تشکل و مصونیت حق متشکل شدن و عقد قراردادهای دستجمعی است که جمهوری اسلامی قیل‌تر خواستار امضای آن شده بود.

عراق بعد از انتخابات ۲۰۲۵ کشور انتخاب‌ها نیست؛ کشور انفجارهای به تعویق افتاده است. انفجار سیاسی، انفجار امنیتی، یا انفجار اجتماعی - مسیر هنوز انتخاب نشده، اما جرقه‌ها روشن‌اند. این، تصویر واقعی عراق امروز است: دولتی که با نخ نگه داشته شده، شبه نظامیانی که خود را صاحب کشور می‌دانند، و ملتی که دیر یا زود سهم خود را طلب خواهد کرد.

عراق، کشور انفجارهای به تعویق افتاده

ایجاد کند، نشان داد سیستم سیاسی عراق همچنان از مردم جدا و مشغول تقسیم قدرت است. مشارکت رسمی ۵۵ درصد اعلام شد، اما در مناطق تحت نفوذ جریان صدر که انتخابات را تحریم کرد- برکه رأی عملاً در دست مردم بی‌اثر بود. سودانی با ۴۶ کرسی پیش‌تاز شد، اما نه او و نه دیگر بلوک‌ها فاقد اکثریت پارلمانی هستند و باز هم همان معامله‌گری کهنه آغاز خواهد شد؛ بی‌آن‌که مشکلی از مشکلات میلیون‌ها عراقی حل شود.

اما فهم عراق بدون شناخت نقش حشدالشعبی ممکن نیست: نیرویی که در سال ۲۰۱۴ برای مقابله با داعش ایجاد شد، اما خیلی زود به یکی از ستون‌های اصلی قدرت در عراق تبدیل شد. از همان ابتدا ستون اصلی آن گروه‌هایی بودند که با حمایت مستقیم رژیم جمهوری اسلامی سازمان یافته بودند: بدر، عصائب اهل‌الحق، کتائب حزب‌الله، نجباء و گروه‌هایی مشابه. در کنار

آن‌ها، تیپ‌های عتبات وابسته به مرجعیت نجف و سرایا السلام جریان صدر و برخی واحدهای سنی و ترکمان نیز در ساختار "حشد" حضور دارند. این تنوع، حشد را به نیرویی ناهمگن تبدیل کرده است: بخشی کاملاً با جمهوری اسلامی همسو، بخشی نیمه‌مستقل و بخشی رقیب گروه‌های ولایی.

پس از ۲۰۱۶ و تصویب «قانون حشد»، این نیرو زیر فرماندهی نخست‌وزیر در ساختار امنیتی رسمی گنجانده شد، اما به دلیل ابهام قانون، دوگانگی نیروی دولتی/فرا دولتی همچنان پابرجا ماند. پس از شکست داعش، بخشی از گروه‌های ولایی کوشیدند حشد را به نهادی مستقل‌تر- مشابه یک «سپاه پاسداران عراقی»- تبدیل کنند: با قانون خدمت و بازنشستگی، ساختارهای آموزشی اختصاصی، و تلاش برای تثبیت زنجیره فرماندهی جداگانه. این پروژه به دلیل

در صفحه ۹

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1146 November 2025



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه‌ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora

شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری

۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی